

آیه ۳۴ - ۳۵

آیه و ترجمه

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا انْكَثِرُوا مِنَ الْإِسْخَارِ وَالرَّهْبَانِ لِيَأْكُلُوا أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَ يَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبِشْرِهِمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ۳۴

یوم یحیی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون ۳۵

ترجمه :

۳۴ - ای کسانی که ایمان آورده‌اید بسیاری از علما (ی اهل کتاب) و راهبان، اموال مردم را به باطل می‌خورند و (آنان را) از راه خدا باز می‌دارند، و آنها را که طلا و نقره را گنجینه (و ذخیره و پنهان) می‌سازند، و در راه خدا اتفاق نمی‌کنند، به مجازات دردناک بشارت ده.

۳۵ - در آن روز که آنها را در آتش جهنم گرم و سوزان کرده و با آن صورته‌ها و پهلوه‌ها و پشت‌هایشان را داغ می‌کنند (و به آنها می‌گویند) که این همان چیز است که برای خود گنجینه ساختید پس بچشید چیزی را که برای خود اندوختید

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۳۹۰

تفسیر :

کنز ممنوع است

در آیات گذشته سخن از اعمال شرک‌آمیز یهود و نصاری بود که برای دانشمندان خود یک نوع الوهیت قائل بودند، آیه مورد بحث می‌گوید: آنها نه تنها مقام الوهیت را ندارند بلکه صلاحیت رهبری خلق را نیز دارا نیستند، بهترین گواه این سخن خلافاکاریهای گوناگون آنها بود. در اینجا روی سخن را به مسلمانان کرده، می‌گوید:

ای کسانی که ایمان آورده‌اید بسیاری از علمای اهل کتاب و راهبان، اموال مردم را به باطل می‌خورند، و خلق را از راه خالق باز می‌دارند (یا ایها الذین آمنوا ان كثيرا من الاحبار و الرهبان لیاکلون اموال الناس بالباطل

و یصدون عن سبیل الله).

جالب اینکه همانگونه که سیره قرآن است در اینجا حکم را روی همه افراد دانشمندان یهود و راهبان نبوده بلکه با تعبیر کثیرا در حقیقت اقلیت صالح را استثناء کرده است، و اینگونه دقت در سایر آیات قرآن نیز دیده می شود که در سابق به آن اشاره کرده ایم.

اما اینکه آنها چگونه اموال مردم را بیهوده و بدون مجوز و به تعبیر قرآن از طریق باطل می خورند در آیات دیگر کم و بیش به آن اشاره شده و قسمتی هم در تواریخ آمده است.

یکی اینکه: حقایق تعلیمات آئین مسیح (علیه السلام) و موسی (علیه السلام) را کتمان می کردند تا مردم به آئین جدید (آئین اسلام) نگرند، منافع آنها به خطر نیفتد و هدایایشان قطع نشود، چنانکه در آیات ۴۱ و ۷۹ و ۱۷۴ سوره بقره به آن اشاره شده است.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۳۹۱

و دیگر اینکه: با گرفتن رشوه از مردم حق را باطل و باطل را حق می کردند و به نفع زورمندان و اقویا حکم باطل می دادند، چنانکه در آیه ۴۱ سوره مائده به آن اشاره شده است.

یکی دیگر از طرق نامشروع در آمدشان این بود که به نام بهشت فروشی و یا گناه بخشی مبالغ هنگفتی از مردم می گرفتند و بهشت و آمرزش را که منحصر در اختیار خداوند است به مردم می فروختند که در تاریخ مسیحیت سر و صدای زیادی بپا کرده و بحثها و جدالهائی برانگیخته است!

و اما جلوگیری کردنشان از راه خدا روشن است زیرا آیات الهی راتحریف می کردند و یا به خاطر حفظ منافع خویش مکتوم می داشتند، بلکه هر کس را مخالف مقام و منافع خود می دیدند متهم می ساختند، و باتشکیل محکمه های تفتیش مذهبی آنها را به بدترین وجهی محاکمه و به شدیدترین وضعی محکوم و مجازات می کردند.

و اگر به راستی آنها اقدام به چنین کاری نکرده بودند و پیروان خویش راقربانی مطامع و هوسهای خود نمی ساختند امروز گروههای زیادتری آئین حق یعنی اسلام را از جان و دل پذیرفته بودند، بنابراین به جرئت می توان گفت: گناه میلیونها انسان که در ظلمت کفر باقی مانده اند به گردن آنها

است!

هم اکنون نیز دستگاه کلیسا و یهود برای دگرگون ساختن افکار عمومی مردم جهان درباره اسلام به چه کارهائی که دست نمی‌زنند و چه تهمتهای عجیب و وحشتناکی که نسبت به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) روانمی‌دارند.

این موضوع به قدری دامن‌دار است که جمعی از علمای روشنفکر مسیحی صریحا به آن اعتراف کرده‌اند که روش سنتی کلیسا در مبارزه‌ناجوانمردانه با اسلام یکی از علل بیخبر ماندن غربیها از این آئین پاک است.

---

### تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۳۹۲

سپس قرآن به تناسب بحث دنیا پرستی پیشوایان یهود و نصاری به ذکر یک قانون کلی در مورد ثروت اندوزان پرداخته، می‌گوید: کسانی که طلا و نقره را جمع‌آوری و پنهان می‌کنند و در راه خدا انفاق نمی‌نمایند آنها را به عذاب دردناکی بشارت ده (و الذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم).

«یککنزون» از ماده «کنز» بر وزن و به معنی «گنج» است که در اصل به معنی جمع و جور کردن اجزاء چیزی گفته می‌شود لذا شتر پرگوشت را «کنز اللحم» می‌نامند سپس به جمع‌آوری و نگهداری و پنهان نمودن اموال و یا اشیاء گران قیمت اطلاق گردیده است. بنابر این در مفهوم آن جمع‌آوری و نگاهداری و گاهی پنهان کردن نیز افتاده است.

«ذهب» به معنی «طلا» و «فضه» به معنی نقره است. بعضی از دانشمندان لغت (طبق نقل طبرسی در مجمع البیان) درباره این دو لغت تعبیر جالبی کرده‌اند و گفته‌اند: اینکه به «طلا» «ذهب» گفته می‌شود برای آن است که به زودی از دست می‌رود و بقائی ندارد (ماده «ذهب» در لغت به معنی رفتن است) و اینکه به «نقره» «فضه» گفته می‌شود به خاطر آن است که به زودی پراکنده و متفرق می‌گردد (انفضاض در لغت به معنی پراکندگی است) و برای پی بردن به چگونگی حال اینگونه ثروتها همین نامگذاری آنها کافی است!

از آنروز که جامعه‌های انسانی شکل گرفت مسئله مبادله فرآورده‌های مختلف

در میان انسانها رواج داشت، هر کس مازاد احتیاجات خود را از فرآورده‌های کشاورزی و دامی و غیر آن در معرض فروش قرار می‌داد، ولی در آغاز مبادله‌ها همواره به صورت مبادله جنس به جنس بود، زیرا پول اختراع نشده بود، و از آنجا که مبادله جنس به جنس مشکلات فراوانی ایجاد می‌کرد، زیرا چه بسا افراد

---

### تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۳۹۳

مازاد نیاز خود را می‌خواستند بفروشند ولی چیز دیگری در آن حال مورد نیازشان نبود که با آن بخرند اما مایل بودند آن را به چیزی تبدیل کنند که هر گاه بخواهند بتوانند با آن اجناس مورد نظر خویش را فراهم‌سازند، از اینجا مسئله اختراع «پول» مطرح شد.

پیدایش «نقره» و از آن مهمتر «طلا» به این فکر تحقق بخشید و این دو فلز به ترتیب پول ارزان قیمت و گرانبه را تشکیل دادند و به وسیله آنها گردش معاملات رونق بیشتر و چشمگیری پیدا کرد.

بنابر این فلسفه اصلی پول همان گردش کاملتر و سریعتر چرخهای مبادلات اقتصادی است، و آنها که پول را به صورت «گنجینه» پنهان می‌کنند نه تنها موجب رکود اقتصادی و زیان به منافع جامعه می‌شوند بلکه عمل آنها درست بر ضد فلسفه پیدایش پول است.

آیه فوق صریحا ثروت اندوزی و گنجینه سازی اموال را تحریم کرده است و به مسلمانان دستور می‌دهد که اموال خویش را در راه خدا، و در طریق بهره گیری بندگان خدا به کار اندازند، و از اندوختن و ذخیره کردن و خارج ساختن آنها از گردش معاملات به شدت بپرهیزند، در غیر این صورت باید منتظر عذاب دردناکی باشند.

این عذاب دردناک تنها کیفر شدید روز رستاخیز نیست بلکه مجازاتهای سخت این دنیا را که بر اثر بهم خوردن موازنه اقتصادی و پیدایش اختلافات طبقاتی دامن فقیر و غنی را می‌گیرد نیز شامل می‌شود.

اگر در گذشته مردم دنیا به اهمیت این دستور اسلامی درست آشنا نبودند امروز ما به خوبی می‌توانیم به آن پی ببریم، زیرا نابسامانی‌هایی که دامن بشر را، بر اثر ثروت اندوزی گروهی خود خواه و بیخبر، گرفته و به شکل آشوبها و جنگها و خونریزیها ظاهر می‌شود بر هیچکس پوشیده نیست.

### جمع ثروت تا چه اندازه کنز محسوب می‌شود؟

در میان مفسران در مورد آیه فوق گفتگو است که آیا هر گونه گرد آوری ثروت اضافه بر نیازمندیهای زندگی «کنز» محسوب می‌شود، و طبق آیه فوق حرام است؟

یا این که این حکم مربوط به آغاز اسلام و قبل از نزول حکم زکات بوده و سپس با نزول حکم زکات بر داشته شده؟

و یا این که اصولاً آنچه واجب است پرداختن زکات سالانه است و نه غیر آن، بنابراین هر گاه انسان اموالی را جمع‌آوری کند و هر سال مرتباً مالیات اسلامی آن یعنی زکات را بپردازد مشمول آیه فوق نخواهد بود.

در بسیاری از روایات که در منابع شیعه و اهل تسنن وارد شده تفسیر سوم به چشم می‌خورد مثلاً در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین می‌خوانیم: «ای مال ادیت زکاته فلیس بکنز»: «هر مال که زکات آن را بپردازی کنز نیست».

و نیز می‌خوانیم: هنگامی که آیه فوق نازل شد کار بر مسلمانان مشکل گردید و گفتند با این حکم هیچیک از ما نمی‌تواند چیزی برای فرزندان خود ذخیره کند و آینده آنها را تأمین نماید... سرانجام از پیامبر سؤال کردند، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «ان الله لم یفرض الزکوة الا لیطیب بها ما بقی من اموالکم و انما فرض الموارث من اموال تبقی بعدکم»: «خداوند زکات را واجب نکرده است مگر به خاطر این که باقیمانده اموال شما برای شما پاک و پاکیزه باشد، لذا قانون ارث را درباره اموالی که بعد از شما می‌ماند قرار داده است» یعنی اگر گردآوری مال به کلی ممنوع بود قانون ارث موضوع نداشت.

در کتاب «امالی» «شیخ» از پیامبر نیز همین مضمون نقل شده است که هر کس زکات مال خود را بپردازد باقیمانده آن کنز نیست.

ولی روایات دیگری در منابع اسلامی مشاهده می‌کنیم که مضمون آن با تفسیر فوق ظاهراً و در بدو نظر سازگار نیست، از جمله حدیثی است که در مجمع

البیان از علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود: «ما زاد علی اربعة آلاف فهو كنز ادى زكوة او لم یودها و ما دونها فیهی نفقة فبشرهم بعذاب الیم» «هر چه از چهار هزار (درهم) - که ظاهراً اشاره به مخارج یک سال است - بیشتر باشد «کنز» است خواه زکاتش را بپردازند یا نه، و آنچه کمتر از آن باشد نفقه و هزینه زندگی محسوب می شود، بنابراین ثروتمندان را به عذاب دردناک بشارت ده».

و در کتاب «کافی» از «معاذ بن ثیر» چنین نقل شده که می گوید از امام صادق (علیه السلام) شنیدم می گفت: «شیعیان ما فعلاً آزادند که از آنچه در دست دارند در راه خیر انفاق کنند (و باقیمانده برای آنها حلال است) اما هنگامی که «قائم» ما قیام کند تمام کنزها و ثروتهای اندوخته را تحریم خواهد کرد تا همه را نزد او آرند و از آن در برابر دشمنان کمک گیرد و این مفهوم کلام خداست که در کتابش فرموده «و الذین یکنزون الذهب و الفضة...».

در شرح حال «ابوذر» نیز کرارا و در بسیاری از کتب این مطلب نقل شده است که او آیه فوق را در برابر معاویه در شام هر صبح و شام می خواند و با صدای بلند فریاد می زد: «بشر اهل الكنوز بکی فی الجباه و کی بالجنوب و کی بالظهور ابداء حتی یتردد الحر فی اجوافهم»: «به گنج اندوزان بشارت ده

---

#### تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۳۹۶

که هم پیشانی آنها را با این اموال داغ می کنند و هم پهلوها و هم پشتهایشان را تا سوزش گرما، در درون وجود آنها به حرکت درآید!». و نیز استدلال «ابوذر» در برابر «عثمان» به آیه فوق نشان می دهد که او معتقد بوده است که آیه مخصوص مانعان زکات نیست، بلکه غیر آنها را نیز شامل می شود.

از بررسی مجموع احادیث فوق به ضمیمه خود آیه می توان چنین نتیجه گرفت که در شرائط عادی و معمولی یعنی در مواقعی که جامعه در وضع ناگوار و خطرناکی نیست و مردم از زندگانی عادی بهره مندند پرداختن زکات کافی است و باقیمانده کنز محسوب نمی شود (البته باید توجه داشت که اصولاً با رعایت موازین و مقررات اسلامی در درآمدها، اموال به

صورت فوق العاده متراکم نمی‌شود، زیرا اسلام آنقدر قید و شرط برای آن قائل شده است که تحصیل چنین مالی غالباً غیر ممکن است).

و اما در مواقع فوق العاده و هنگامی که حفظ مصالح جامعه اسلامی ایجاب کند حکومت اسلامی می‌تواند محدودیتی برای جمع‌آوری اموال قائل شود (آنچنانکه در روایت علی (علیه السلام) خواندیم) و یا به کلی همه اندوخته‌ها و ذخیره‌های مردم را برای حفظ موجودیت جامعه اسلامی مطالبه کند (آنچنان که در روایت امام صادق (علیه السلام) درباره زمان قیام قائم آمده است که با توجه به ذکر علت در آن روایت سایر زمانها را نیز شامل می‌شود زیرا می‌فرماید: (فیستعین به علی عدوه).

ولی تکرار می‌کنیم که این موضوع تنها در اختیار حکومت اسلامی است و او است که می‌تواند چنین تصمیمی را در مواقع لزوم بگیرد (دقت کنید).

و اما داستان «ابوذر»، ممکن است ناظر به همین موضوع باشد که در آن روز جامعه اسلامی آنچنان نیاز شدیدی داشت که اندوختن ثروت در آنروز مخالف

---

#### تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۳۹۷

منافع جامعه و حفظ موجودیت آن بود.

و یا اینکه نظر «ابوذر» به اموال بیت المال بود که در دست عثمان و «معاویه» قرار داشت، و می‌دانیم این گونه اموال را با وجود مستحق و نیازمند لحظه‌ای نمی‌توان ذخیره کرد، بلکه باید به صاحبانش داد و مسئله زکات در اینجا به هیچوجه مطرح نیست.

به خصوص همه تواریخ اسلامی اعم از شیعه و اهل سنت گواهی می‌دهد که عثمان اموال کلانی از بیت المال را به خویشاوندان خود داد، و معاویه از آن کاخی ساخت که افسانه کاخ‌های ساسانیان را زنده کرد و ابوذر حق داشت که در برابر آنها این آیه را خاطرنشان سازد!

#### ابوذر و اشتراکیت

می‌دانیم از ایرادهای مهمی که به خلیفه سوم گرفته شده مسئله تبعیدخشونت آمیز «ابوذر» به سرزمین بد آب و هوای «ربذه» است که منتهی به مرگ این صحابی بزرگ و این مجاهد فداکار راه اسلام گردید همان کسی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره او نقل کرده‌اند:



«آسمان سایه نیفکند و زمین در روی خود حمل نکرد کسی را که راستگوتر از ابوذر باشد».

این را نیز می‌دانیم که اختلاف «ابوذر» با «عثمان» بر سر تمنای مال و مقام نبود، چه اینکه او مردی از هر نظر پارسا و وارسته بود، بلکه سرچشمه اختلاف تنها ریختوپاش خلیفه سوم از بیت المال و بذل و بخشش بی حساب او به اقوام و بستگانش بود.

ابوذر در مسائل مالی مخصوصاً آنجا که به بیت المال مربوط می‌شد بسیار سختگیر بود و می‌خواست همه مسلمانان روش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را در این زمینه تعقیب کنند، اما می‌دانیم در عصر خلیفه سوم جریان امور طور دیگری بود.

به هر صورت هنگامی که سخنان صریح و قاطع این صحابی بزرگ برخلیفه

---

#### تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۳۹۸

سوم سخت آمد نخست او را به شام فرستاد اما «ابوذر» این بار صریحتر و قاطعتر در برابر اعمال «معاویه» بپاخواست تا آنجا که «ابن عباس» می‌گوید معاویه به عثمان نوشت اگر نیازی به شام داری «ابوذر» را باز گردان که اگر در شام بماند این منطقه از دست تو خواهد رفت.

«عثمان» نامه‌ای نوشت و «ابوذر» را احضار کرد و طبق بعضی از تواریخ به «معاویه» دستور داد او را با ماموران خشن که شب و روز او را به سوی «مدینه» راه ببرند و لحظه‌ای راحت نگذارند، بفرستد، به گونه‌ای که «ابوذر» به هنگام ورود به «مدینه» بیمار شد و چون حضور او در مدینه نیز قابل تحمل برای دستگاه خلافت نبود، وی را به «ربذه» فرستاد و در همانجا از دنیا رفت.

کسانی که می‌خواهند از خلیفه سوم در این باره دفاع کنند گاهی «ابوذر» را متهم می‌کنند که او عقیده اشتراکی داشت و تمام اموال را مال خدا می‌دانست و مالکیت شخصی را انکار می‌کرد!!

و این تهمت بسیار عجیبی است، آیا با اینکه قرآن با صراحت تمام مالکیت شخصی را با شرائطی محترم شمرده، با اینکه ابوذر از نزدیکترین افراد به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود و در دامن قرآن پرورش یافته بود، و در زیر آسمان راستگوتر از او پیدا نمی‌شد، چگونه می‌توان چنین نسبتی را به او داد؟



بیابان نشینهای دور افتاده این حکم اسلامی را می دانستند، آیات مربوط به تجارت و ارث و مانند آن را شنیده بودند، آیا باور کردنی است که نزدیکترین شاگردان پیامبر از این حکم بی خبر باشد؟  
آیا جز این است که متعصبان لجوج برای تبرئه خلیفه سوم و از آن عجیبتربرای تبرئه دستگاه معاویه چنین تهمتی را بر او بسته اند، و هنوز هم گروهی چشم و گوش بسته آن را تعقیب می کنند؟!  
آری ابوذر با الهام از آیات قرآن مخصوصاً آیه «کنز» معتقد بود،

---

### تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۳۹۹

و صریحاً این عقیده خود را اظهار می داشت، که بیت المال اسلام نباید به صورت ملک خصوصی اشخاص در آید، و نباید از این اموال که حق محرومان و نیازمندان در آن است و باید در راه تقویت اسلام و مصالح مسلمین به کار افتد، حاتم بخشی کرد، و یا افسانه کاخهای «کسری» و «قیصر» را از نو زنده نمود.

به علاوه «ابوذر» عقیده داشت در آن روز که گروهی از مسلمانان سخت در مضیقه هستند ثروتمندان جمعیت نیز به زندگی ساده تری قانع شوند و از اموال خود در راه خدا انفاق نمایند.

اگر ابوذر گناهی داشته همین بوده است، ولی مورخان مزدور و بنی امیه و راویان چاپلوس و متملق و دینفروش برای دگرگون ساختن چهره این مردمجاهد چنین تهمتهای ناروایی را به او بسته اند.

گناه دیگر «ابوذر» این بود که عشق و علاقه خاصی به امیر مؤمنان علی (علیه السلام) داشت این گناه نیز به تنهایی کافی بود که دروغ پردازان بنی امیه قدرت جهنمی خود را برای لکه دار ساختن حیثیت «ابوذر» به کار گیرند، ولی دامان او آنچنان پاک بود و راستگوئی و آگاهی او نسبت به مسائل اسلامی آنچنان روشن که همه این دروغ پردازان را رسوا ساخت!

از جمله دروغهای عجیبی که برای تبرئه خلیفه سوم در اینجا به ابوذر بسته اند

این است که طبق نقل «ابن سعد» در «طبقات» می گویند: جمعی از

اهل کوفه به «ابوذر» در همان زمان که در «ربذه» بود گفتند: این مرد

(یعنی عثمان) اینهمه کارها را با تو کرد آیا حاضری پرچمی برافرازی و ما در زیر

آن با او به نبرد برخیزیم؟ «ابوذر» گفت: نه، اگر عثمان مرا از مشرق به

مغرب بفرستد مطیع فرمانش خواهم بود!.

این دروغ پردازان هیچ توجه نکردند که اگر او چنین تسلیم فرمان خلیفه

---

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۴۰۰

بود این قدر مزاحم او نمی شد که حضورش در مدینه بار سنگینی بر خاطر خلیفه باشد و بهیچوجه نتواند او را تحمل کند.

و عجیبتر از آن سخنی است که نویسنده «المنار» در ذیل همین آیه مورد بحث ضمن اشاره به جریان ابوذر می گوید که داستان «ابوذر» نشان می دهد که در عصر صحابه (مخصوصا عثمان) چه اندازه اظهار عقیده آزاد بود! و دانشمندان محترم بودند! و خلفاء محبت داشتند! تا آنجا که «معاویه» جرئت نکرد به «ابوذر» چیزی بگوید بلکه به بالاتر از خود یعنی خلیفه نوشت و از او دستور خواست!

به راستی تعصب چه کارها که نمی کند آیا تبعید به سرزمین گرم و خشک و سوزان «ربذه» سرزمین مرگ و آتش نمونه احترام به آزادی فکر و محبت به علماء بود؟ آیا سپردن این صحابی بزرگ را به دست مرگ دلیل بر حریت عقیده محسوب می شد؟ آیا اگر معاویه از ترس سیل افکار عمومی به تنهائی نقشه ای برای ابوذر نکشید دلیل بر این است که نسبت به او احترام می گذاشت؟ و باز از عجائب این داستان این است که مدافعان از خلیفه می گویند: تبعید ابوذر به حکم قانون «تقدیم دفع مفسده بر جلب مصلحت» صورت گرفت، زیرا اگرچه بودن ابوذر در مدینه مصالح بزرگی داشت و مردم از علم و دانش او بهره فراوان می بردند ولی عثمان عقیده داشت که ماندن او در مدینه به خاطر طرز تفکر انعطاف ناپذیر و خشنی که درباره اموال داشت سرچشمه مفساسدی خواهد شد و لذا از منافع وجود او چشم پوشیده و او را به خارج از مدینه فرستاد و چون هم ابوذر مجتهد بود و هم عثمان، در اینجا ایرادی به عمل هیچکدام وارد نخواهد شد!

راستی ما نمی دانیم چه مفسدهای بر وجود ابوذر در مدینه مترتب می شد؟

---

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۴۰۱

آیا باز گرداندن مردم به سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مفسده است؟

چرا «ابوذر» به خلیفه اول و دوم که در امور مالی برنامه‌های عثمان را نداشتند ایراد نکرد؟

آیا باز گرداندن مردم به برنامه‌های مالی صدر اسلام منشاء فساد بود؟  
آیا تبعید ابوذر و بریدن زبان حقگوی او سرچشمه اصلاح شد؟  
آیا ادامه کار عثمان مخصوصاً در مسائل مالی به انفجاری عظیم که خود او هم قربانی آن شد نیانجامید؟  
آیا این مفسده بود و ترک آن مصلحت؟!

ولی چه می‌توان کرد؟ هنگامی که تعصب از در وارد می‌شود منطق از در دیگر فرار می‌کند.

به هر حال راه و رسم این صحابی بزرگ بر هیچ محقق منصفی پوشیده نیست و نیز هیچ راه منطقی برای تبرئه خلیفه سوم از آزاری که به ابوذر رسانید وجود ندارد.

### کیفر ثروت اندوزان!

در آیه بعد اشاره به یکی از مجازاتهای اینگونه افراد در جهان دیگر می‌کند و می‌گوید: «روزی فرا خواهد رسید که این سکه‌ها را در آتش سوزان دوزخ داغ و گداخته می‌کنند و پیشانی و پهلوی و پشتشان را با آن داغ خواهند کرد» (یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم) و در همین حال فرشتگان عذاب به آنها می‌گویند: «این همان چیزی است که برای خودتان اندوختید و به صورت کنز در آوردید و در راه خدا به محرومان انفاق نکردید» (هذا ما کنزتم لانفسکم). «اکنون بچشید آنچه را برای خود اندوخته بودید و عواقب شوم آن را دریابید»

---

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۴۰۲

### (فذوقوا ما کنتم تکنزون)

این آیه بار دیگر این حقیقت را تاءکید می‌کند که اعمال انسانها از بین نمی‌روند و همچنان باقی می‌مانند و همانها هستند که در جهان دیگر برابر انسان مجسم می‌شوند و مایه سرور و شادی و یا رنج و عذاب اومی گردند.

در اینک که در آیه فوق چرا از میان تمام اعضاء بدن تنها «پیشانی»

و «پشت» و «پهلوی» ذکر شده در میان مفسران گفتگو است، ولی از

ابوذر چنین نقل شده است که: او می‌گفت: این به خاطر آن است که حرارت

سوزان در فضائی که در پشت این سه نقطه قرار دارد نفوذ می‌کند و تمام وجود آنها را فرا می‌گیرد

(حتی یتردد الحرفی اجوافهم)

و نیز گفته شده این به خاطر آن است که با این سه عضو در مقابل محرومان عکس العمل نشان می‌دادند: گاهی صورت را در هم می‌کشیدند، و زمانی به علامت بی‌اعتنائی از روبرو شدن با آنها خود داری می‌کردند و منحرف می‌شدند و گاهی به آنان پشت می‌نمودند لذا این سه نقطه از بدن آنها را با اندوخته‌های زر و سیمشان داغ می‌کنند!

در پایان این بحث مناسب است به یک نکته ادبی که در آیه موجود است نیز اشاره کنیم و آن اینکه در آیه می‌خوانیم: «یوم یحمی علیها» یعنی در آن روز آتش به روی سکه‌ها ریخته می‌شود تا داغ و سوزان گردند، در حالی که معمولا در این گونه موارد کلمه «علی» به کاربرده نمی‌شود، بلکه فی المثل گفته می‌شود: «یحمی الحديد» آهن را داغ می‌کنند.

این تغییر عبارت شاید به خاطر این باشد که اشاره به سوزندگی فوق‌العاده سکه‌ها شود، چون اگر سکه‌ای را در آتش بیفکنند آن قدر داغ و سوزان نمی‌شود که اگر آن را به زیر آتش کنند و آتش به روی آن بریزند، قرآن نمی‌گوید

---

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۴۰۳

سکه‌ها را در آتش می‌گذارند بلکه می‌گویند آنها را در زیر آتش قرار می‌دهند تا خوب گداخته و سوزان شود و این تعبیر زنده است که شدت مجازات اینگونه ثروت اندوزان سنگدل را بازگو می‌کند.

---

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۴۰۴

آیه ۳۶ - ۳۷

آیه و ترجمه

ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا فی کتب الله یوم خلق السموت والارض منها اربعة حرم ذلک الدین القيم فلا تظلموا فیهن اءنفسکم و قتلواالمشرکین کافة کما یقتلونکم کافة و اعلموا ان الله مع المتقین ۳۶

انما النسیء زیادة فی الکفر یضل به الذین کفروا یحلونه عاما و یحرمونه عاما

لیواطوا عدة ما حرم الله فيحلوا ما حرم الله زين لهم سوءاء عملهم والله لا يهدي القوم الکفرین ۳۷

ترجمه :

۳۶ - تعداد ماهها نزد خداوند در کتاب (آفرینش) الهی از آن روز که آسمانها و زمین را آفریده دوازده ماه است که از آن چهار ماه، ماه حرام است (و جنگ در آن ممنوع می باشد) این آئین ثابت و پابرجا (ی الهی) است، بنابر این در این ماهها به خود ستم نکنید (و از هر گونه خونریزی پرهیزید) و با مشرکان (به هنگام نبرد) دسته جمعی پیکار کنید همانگونه که آنها دسته جمعی با شما پیکار می کنند و بدانید خداوند با پرهیزکاران است.

۳۷ - نسیء (جایجا کردن و تاخیر ماههای حرام) افزایشی در کفر (مشرکان) است که بواسطه آن کافران گمراه می شوند، یک سال آنرا حلال و سال دیگر آنرا تحریم می کنند تا مطابق تعداد ماههائی که خداوند تحریم کرده بشود (و عدد چهار به پندارشان تکمیل گردد) و از این راه آنچه را که خدا حرام کرده حلال بشمرند، اعمال زشتشان در نظرشان زیبا جلوه داده شده و خداوند جمعیت کافران را هدایت نمی کند.

---

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۴۰۵

تفسیر :

### آتش بس اجباری

از آنجا که در این سوره بحثهای مشروحی پیرامون جنگ با مشرکان آمده است در دو آیه مورد بحث اشاره به یکی دیگر از مقررات جنگ و جهاد اسلامی شده و آن احترام به ماههای حرام است.

نخست می گوید: «تعداد ماهها در نزد خدا در کتاب آفرینش از آن روز که آسمان و زمین را آفرید دوازده ماه است» (ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات و الارض) تعبیر به «کتاب الله» ممکن است اشاره به قرآن مجید یا سائر کتب آسمانی باشد، ولی با توجه به جمله «یوم خلق السموات و الارض» مناسبترین است که به معنی کتاب آفرینش و جهان هستی باشد، و به هر حال از آن روز که نظام منظومه شمسی به شکل کنونی صورت گرفت سال و ماه وجود داشت، سال عبارت از یک دوره کامل

گردش زمین به دور خورشید، و ماه عبارت از یک دوره کامل گردش کره ماه به دور کره زمین است که در هر سال ۱۲ بار تکرار می‌شود. این در حقیقت یک تقویم پر ارزش طبیعی و غیر قابل تغییر است که به زندگی همه انسانها یک نظام طبیعی می‌بخشد و محاسبات تاریخی آنها را به دقت تنظیم می‌کند، و این یکی از نعمتهای بزرگ خدا برای بشر محسوب می‌شود، آنچنان که در آیه ۱۸۹ سوره «بقره» (یسئلونک عن الاهله قل هی مواقیت للناس و الحج) مشروحا بحث کرده‌ایم. سپس اضافه می‌کند: «از این دوازده ماه چهار ماه، ماه حرام است» که هر گونه جنگ و نبرد در آن حرام است (منها اربعة حرم).

---

#### تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۴۰۶

بعضی از مفسران تحریم جنگ در این چهار ماه را از زمان «ابراهیم خلیل» می‌دانند که در عصر جاهلیت عرب نیز به عنوان یک سنت به قوت خود باقی بود، هر چند آنها طبق امیال و هوسهای خود گاهی جای این ماهها را تغییر می‌دادند، ولی در اسلام همواره ثابت و لا یتغیر است که سه ماه آن پشت سر هم «ذی القعدة» و «ذی الحجه» و «محرّم» و یک ماه جدا است و آن ماه رجب است و به قول عربها سه‌ماه «سرد» (یعنی پشت سر هم) و یک ماه «فرد» است.

ذکر این نکته لازم است که تحریم جنگ در این ماهها در صورتی است که جنگ از ناحیه دشمن به مسلمانان تحمیل نشود، اما در این صورت بدون شک مسلمانان باید بپاخیزند و دست روی دست نگذارند، زیرا احترام ماه حرام از ناحیه آنان نقض نشده بلکه از ناحیه دشمن نقض گردیده است (چنانکه شرح آن ذیل آیه ۱۹۴ سوره بقره گذشت).

بعد برای تاءکید می‌گوید: «این آئین ثابت و پا بر جا و تغییرناپذیر است نه رسم نادرستی که در میان عرب بود که با میل و هوس خویش آنها را جابجا می‌کردند (ذلک الدین القیم).

از پاره‌ای از روایات استفاده می‌شود که تحریم جنگ در این چهار ماه علاوه بر آئین ابراهیم در آئین یهود و مسیح و سائر آئینهای آسمانی نیز بوده است و جمله ذلک الدین القیم ممکن است اشاره به این نکته نیز بوده باشد، یعنی از نخست در همه آئینها به صورت یک قانون ثابت وجود داشته است.

سپس می‌گوید: «در این چهار ماه به خود ستم روا مدارید با شکستن احترام آنها خویش را گرفتار کیفرهای دنیا و مجازاتهای آخرت نسازید» (فلا تظلموا فیهن انفسکم).

ولی از آنجا که ممکن بود تحریم جهاد در این چهار ماه وسیله‌ای برای

---

#### تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۴۰۷

استفاده دشمنان بشود و آنها را در حمله کردن به مسلمین جسور کند در جمله بعد اضافه می‌کند: «(با مشرکان بطور دسته جمعی پیکار کنید همانگونه که آنها متفقا با شما می‌جنگند)» (و قاتلوا المشرکین كافة کما یقاتلونکم كافة).

یعنی با اینکه آنها مشرکند و بت پرست و شرک سرچشمه پراکندگی است ولی با این حال در یک صف واحد با شما می‌جنگند، شما که موحدید و یکتا پرست و توحید آئین اتحاد و یگانگی است سزاوارتر هستید که وحدت کلمه را برابر دشمن حفظ کنید و در یک صف همچون یک دیوار آهنین در مقابل دشمنان بایستید.

سرانجام می‌گوید: «و بدانید اگر پرهیزگار باشید و اصول تعلیمات اسلام را دقیقاً اجرا کنید خداوند پیروزی شما را تضمین می‌کند زیرا خدا با پرهیزگاران است» (و اعلموا ان الله مع المتقین).

در دومین آیه مورد بحث اشاره به یک سنت غلط جاهلی یعنی مسئله نسیء (تغییر دادن جای ماههای حرام) کرده می‌گوید: «تغییر دادن ماههای حرام کفری است که بر کفر آنها افزوده می‌شود» (انما النسیء زیادة فی الکفر) «و با این عمل افراد بی‌ایمان در گمراهی بیشتر قرار می‌گیرند» (یضل به الذین کفروا).

«آنها در یک سال ماهی را هلال می‌شمزند، و سال دیگر همان ماه را تحریم می‌کنند تا به گمان خود آنرا با تعداد ماههایی که خدا تعیین کرده تطبیق دهند» یعنی هر گاه یکی از ماههای حرام را حذف می‌کنند ماه دیگری را به جای آن می‌گذارند تا عدد چهار ماه تکمیل شود! (یحلونه عاما و یحرمونه عاما لیواطوا عدة ما حرم الله).

در حالی که با این عمل زشت و مسخره فلسفه تحریم ماههای حرام را به

---



کلی از میان می بردند و حکم خدا را بازیچه هوسهای خویش می ساختند، و عجب اینکه از این کار خود بسیار خشنود و راضی هم بودند، زیرا اعمال زشتشان در نظرشان جلوه کرده بود (زین لهم سوء اعمالهم). آنها با وسوسه های شیطانی - چنانکه خواهد آمد - ماههای حرام را در گون می ساختند و عجب اینکه آن را یک نوع تدبیر زندگی و معیشت و یا پیشرفت کار در زمینه جنگها و آمادگی جنگی می پنداشتند، و می گفتند فاصله زیاد آتش بس ورزیدگی جنگی را کم می کند باید آتشی بپا کرد! خدا نیز آن مردمی را که شایستگی هدایت ندارند به حال خود رها می کند و دست از هدایتشان می کشد زیرا خداوند گروه کافران را هدایت نمی کند (و الله لا یهدی القوم الکافرین).

#### نکته ها

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد

#### ۱ - فلسفه ماههای حرام

تحریم جنگ در این چهار ماه یکی از طرق پایان دادن به جنگهای طویل المدة، و وسیله ای برای دعوت به صلح و آرامش بود، زیرا هنگامی که جنگجویان چهار ماه از سال اسلحه را به زمین بگذارند و صدای چکاچک شمشیرها یا صفیر گلوله ها خاموش شود و مجالی برای تفکر و اندیشه به وجود آید احتمال پایان یافتن جنگ بسیار زیاد است.

همیشه ادامه یک کار با شروع مجدد آن پس از خاموشی تفاوت دارد و دومی به مراتب مشکلتر است، فراموش نمی کنیم که در دوران جنگهای بیست ساله ویتنام چه اندازه زحمت می کشیدند تا یک آتش بس بیست و چهار ساعته در آغاز

سال نو مسیحی یا مانند آن به وجود آورند، ولی اسلام برای پیروان خود در هر سال یک آتش بس چهار ماهه اعلام می دارد و این خود نشانه روح صلح طلبی اسلام است.

ولی همانگونه که گفتیم اگر دشمن بخواهد از این قانون اسلامی سوء استفاده کند و حریم ماههای حرام را بشکند اجازه مقابله به مثل

به مسلمانان داده شده است.

## ۲ - مفهوم و فلسفه «نسیء» در جاهلیت

«نسیء» بر وزن «کثیر» از ماده «نساء» به معنی تاخیر انداختن است (و خود این کلمه می تواند اسم مصدر یا مصدر باشد) و به داد و ستدهائی که پرداخت پول آن به تاخیر می افتد «نسیه» گفته می شود. در زمان جاهلیت عرب گاهی یکی از ماههای حرام را تاخیر می انداختند یعنی مثلاً به جای ماه محرم ماه صفر را انتخاب می کردند و تشریفات آن بدینگونه بود که یکی از سران قبیلله «بنی کنانه» در مراسم حج در سرزمین «منی» در یک اجتماع نسبتاً بزرگ پس از تقاضای مردم این جمله را بر زبان جاری می کرد و می گفت: «من ماه محرم را امسال به تاخیر انداختم و ماه صفر را به جای آن انتخاب کردم!» و از ابن عباس نقل شده اول کسی که این سنت را برقرار ساخت «عمرو ابن لحي» بود و بعضی گفته اند «قلمس» مردی از بنی کنانه بود. فلسفه این کار در نظر آنها به عقیده بعضی این بوده است که گاهی تحمل سه ماه حرام پشت سر هم (ذی القعدة، ذی الحجه، و محرم) مشکل بوده و آن را به پندار خود مایه تضعیف روح جنگجویی و رکود کار سربازان می شمردند، زیرا عرب در جاهلیت علاقه عجیبی به غارتگری و خونریزی و جنگ داشت، و اصولاً

---

### تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۴۱۰

«جنگ و غارت» جزئی از زندگی او را تشکیل می داد، و تحمل سه ماه آتش بس پی در پی برای آنها طاقت فرسا بود، لذا کوشش می کردند لا اقل ماه محرم را از این سه ماه جدا کنند. این احتمال نیز داده شده است که گاهی به خاطر افتادن ذی الحجه در تابستان مسئله حج بر آنها دشوار می شد و می دانیم حج و مراسم آن برای عرب جاهلی تنهائی مسئله عبادت نبود بلکه این مراسم بزرگ که از زمان ابراهیم (علیه السلام) به یاد مانده بود کنگره عظیمی محسوب می شد که مایه رونق تجارت و اقتصاد آنها بود و فوائد گوناگونی از این اجتماع نصیب آنها می شد، لذا جای ماه ذی الحجه را به میل خود تغییر داده، و ماه دیگری را که هوا در آن ماه، آمادگی بیشتری داشت بجایش قرار می دادند، و ممکن است هر دو فلسفه صحیح باشد.

اما به هر صورت این عمل سبب می‌شد که آتش جنگها همچنان فروزان بماند، و فلسفه ماههای حرام پایمال شود، و مراسم حج بازیچه دست این و آن و وسیله‌ای برای منافع مادی آنها گردد.

قرآن این کار را زیادی در کفر شمرده، زیرا علاوه بر شرک و کفر اعتقادی که داشتند با زیر پا گذاشتن این دستور مرتکب «کفر عملی» هم می‌شدند، به خصوص اینکه با این کار دو عمل حرام انجام می‌دادند یکی اینکه حرام خدا را حلال کرده بودند، و دیگری اینکه حلال خدا را حرام نموده بودند.

### ۳- وحدت کلمه در برابر دشمن

قرآن در آیات فوق دستور می‌دهد که به هنگام مبارزه با دشمن، مسلمانان متفقا و در صف واحد با آنها پیکار کنند، و از این دستور استفاده می‌شود که حتی مبارزات سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و نظامی خود را در برابر آنان هماهنگ سازند، و تنها در سایه چنین وحدتی که از روح توحید اسلام سرچشمه می‌گیرد

---

#### تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۴۱۱

توانائی بر پیروزی در مقابل دشمن دارند، این همان دستوری است که مدت‌ها است به دست فراموشی سپرده شده و یکی از علل انحطاط مسلمین محسوب می‌شود.

### ۴- چگونه اعمال زشت در نظر زیبا جلوه می‌کند؟

وجدان انسان در حالی که دست نخورده باشد به خوبی نیک و بد را تشخیص می‌دهد اما هنگامی که دانسته قدم در جاده گناه و خلافتکاری بگذارد فروغ وجدان کمرنگ و کمرنگتر می‌شود و کار به جایی می‌رسد که زشتی و قبح گناه تدریجا از میان می‌رود.

هر گاه باز ادامه به این کار دهد کم کم اعمال زشت در نظرش زیبا، و زیبا، زشت جلوه می‌کند! و این همان چیزی است که در آیات فوق و آیات دیگر قرآن به آن اشاره شده.

گاهی «تزیین اعمال زشت» به شیطان نسبت داده شده است، مانند آیه ۶۳ سوره «نحل» «فزیّن لهم الشیطان اعمالهم» و گاهی به صورت فعل مجهول مانند آیه فوق ذکر شده است که فاعل آن ممکن است وسوسه‌های شیطان و یا نفس سرکش بوده باشد،

و گاهی به «شرکاء» (یعنی بتها) مانند آیه ۱۳۷ سوره «انعام»، و حتی گاهی به خداوند نسبت داده شده است، مانند آیه ۴ سوره «نمل» (ان الذین لا یؤمنون بالآخرة زینا لهم اعمالهم): «کسانی که ایمان به آخرت ندارند اعمال زشتشان را در نظرشان زیبا جلوه می دهیم».

بارها گفته ایم که نسبت دادن اینگونه امور به خداوند به خاطر آن است که اینها خاصیت عمل خود انسان محسوب می شود، و خواص همه اشیاء به دست خدا است و مسبب الاسباب او است، و نیز گفته ایم این گونه نسبتها هیچگونه مخالفتی با مسئله اختیار و آزادی اراده انسان ندارد.

← بعد

↑ فهرست

→ قبل